انترناسیونال 765

حمید تقوایی

**حزب رهبر انقلاب وجود دارد**

***این نوشته برمبنای سخنرانی افتتاحیه در پلنوم ٤٨ حزب تدوین شده است***

پلنوم در زمانی برگزار میشود که همه میگویند سال سرنگونی جمهوری اسلامی است. جنبشی که با خیزش دیماه شروع شد نقطه عطفی در شرایط سیاسی ایران بود. به این معنی که جامعه را وارد فاز تعیین تکلیف نهائی با جمهوری اسلامی کرد. امروز دیگر همه، از مقامات حکومتی تا دولتها و تا آقای فوکویاما و غیره دارند از طوفانی که در راه است و از اینکه مردم حکومتی ها را بدریا خواهند ریخت، اینکه باید شورای نجات ملی تشکیل بدهیم، از پیشنهاد رفراندوم برسر حکومت و یا کنار گذاشتن جناح خامنه ای و غیره صحبت میکنند. این محور سیاست و گفتمان اصلی در ایران است. همه مردم سیاسی شده اند و همه دارند درباره سرنوشت حکومت بحث میکنند.

انقلاب و چشم انداز سرنگونی قریب الوقوع حکومت در برابر جامعه قرار گرفته و همه چیز،از کشمکش میان جناحها گرفته تا رابطه مردم با حکومت و رابطه دولتها با جمهوری اسلامی و موقعیت منطقه ای حکومت و غیره، بر زمینه و با چشم انداز قیام مردم و سرنگونی رژیم دوباره مطرح و باز تعریف میشود. جمهوری اسلامی رفتنی است. این را همه میدانند. مساله اینست که مراسم تدفین اش چطور برگزار میشود. چه نیروهائی جلو می آیند و چطور بالاخره باید این غده را از تن جامعه کند و بدور انداخت. ما در چنین دوره ای هستیم.

روشن است که در چنین شرایطی توجه ها به نیروهائی که میتوانند جایگزین جمهوری اسلامی بشوند و آینده ایران را بسازند جلب میشود و مساله آلترناتیو برجسته میشود. در یک سطح عمومی جامعه باید بین چپ و راست انتخاب کند و این همیشه مورد تاکید ما بوده است. در یک مقیاس کلان نهایتا یک آلترناتیو چپ وجود دارد و یک آلترناتیو راست. در سیستمهای پارلمانی اروپا اینطور است و در انقلابات هم همینطور. در همه جای دنیا چپ و راست قابل تفکیک اند. و این دو جریان دو آینده و دو چشم انداز، دو سیستم سیاسی- اقتصادی، و کلا دو آلترناتیو قطبی و مقابل هم را در برابر جامعه قرار میدهند و جامعه باید انتخاب کند.

در شرایط امروز ایران هم مساله بر سر انتخاب بین چپ و راست است. به راست بعدا میپردازیم ولی سئوال اصلی تر اینست که منظورمان از چپ چیست؟ کدام چپ؟ چون چپ به شاخه های مختلفی تقسیم میشود. چپ علی العموم بعنوان نیروئی که خواهان تغییرات بنیادی در جامعه است، مخالف سرمایه داری است، سوسیالیست است، میخواهد مردم بیشتر در تعیین سرنوشتشان دخالت کنند و غیره و غیره معرفه است. در این سطح عمومی احزاب چپ، و همچنین راست، و همینطور شخصیتها و فعالین جنبشهای اجتماعی مختلف در ایران با گرایشات چپ و راست، شناخته شده هستند. کمپ راست به چندین دسته تقسیم میشود با سیاستهای مختلف و در چهارچوب جنبش چپ هم نیروهائی مختلفی قرار دارند. ولی این چهارچوب هنوز خیلی کلی است. نکته اینست که فقط نیروی چپی میتواند به شرایط امروز جواب دهد و جامعه را از این وضعیت خارج کند که دیدگاه معینی، تبیین معینی، سیاست و استراتژی معینی متناسب با شرایط ساسی و اجتماعی امروز داشته باشد. چپ علی العموم جواب نیست. امروز دیگر روز انتخاب به معنی کاملا مشخص و کنکرت کلمه است. اینکه جامعه بین چپ و راست انتخاب میکند گام اول است ولی بحث بر سر اینست که در خود کمپ چپ چه نیروئی میتواند پاسخگوی نیازهای جامعه امروز، نماینده انقلاب و نیروی رهبری کننده و سازمانده انقلاب باشد. باید روی این موضوع متمرکز شد.

در یک سطح پایه ای جامعه به یک نیروی چپ غیر ایدئولوژیک، سیاسی، چپ غیر کلیشه ای، چپ مربوط به خیابان و مربوط به جنبشهای زنده اجتماعی، و چپی که بتواند کل جامعه را در برابر طبقه حاکمه - در برابر نه تنها جمهوری اسلامی بلکه همچنین در برابر کل نیروهای راست در اپوزیسیون- نمایندگی کند نیاز دارد. اینها خصوصیات کلی نیروی چپ موثر و مربوط به اوضاع است. ولی برای مشخص تر شدن بحث لازمست در اینجا از زاویه خاصی به مساله چپ و راست در جامعه ایران بپردازیم. از زاویه روند و بستر تاریخی که چپ، و همچنین راست، در ایران طی کرده است.

اگر بخواهیم کمی دقیق تر و شاید عمیق تر صحبت کنیم باید موضوع را در بستر تاریخی اش قرار بدهیم. به نظر من جامعه معاصر ایران سه دوره مشخص را از سر گذرانده است.

دوره اول با انقلاب مشروطه شروع میشود که هم نیروهای چپ در آن دخیل بودند وهم راست. انقلاب مشروطه یک انقلاب کلاسیک بورژوائی است که میخواهد جامعه از شرایط فئودالی کنده بشود و پا به دوران مدرن سرمایه داری بگذارد. در این دوره احزاب و نیروها از چپ و راست ملهم و متاثر از از شرایط مشخص بعد از انقلاب مشروطه اند. انقلاب اکتبر در این دوره رخ میدهد و اجتماعیون عامیون (سوسیال- دموکرات) و حزب کمونیست اول ایران در این دوره شکل میگیرند. چپ پلاتفرم و نظرات و سیاستهای خودش را دارد و راست هم همینطور. انقلاب مشروطه را بالاخره با مشروعه اخته اش میکنند. در این دوره بورژازی نوپای ایران با روشنفکران احزاب و چهره ها و نیروهای سیاسی اش در برابر جامعه بسته عصر قاجار قرار میگیرد و از این نقطه نظر مترقی و پیشرو است.

این دوره از نظر سیاسی با کودتای ٢٨ مرداد و از نظر اقتصادی با اصلاحات ارضی به پایان میرسد. در این دوره جامعه و همه نیروهای سیاسی اپوزیسیون خواستار مدرنیسم اند. انقلابیون مشروطه قانون اساسی شان را از بلژیک کپی میکنند. عدالتخانه میخواهند. آموزش و بهداشت میخواهند و کلا خواستهای مترقی و پیشروئی دارند و چپ و راست، هر یک با تعابیر و تبیین های خودشان، مدعی این ترقیخواهی و مدرنیسم هستند. در نهایت انقلاب مشروطه و فضای سیاسی ای که ایجاد کرده است بوسیله مذهب و مشروعه و با کودتای رضاخانی عقب رانده میشود. ولی در هر حال در این دوره فضای سیاسی جامعه و یا باصطلاح پارادایم سیاسی عبارتست از ترقیخواهی، چپ بودن، پیشرو و مدرن بودن که با معیارهای تمدن جهانی خود را معرفی و تداعی میکند. معیارهائی که در آن زمان، و امروز هم، منشا اش غرب است.

با کودتای ٢٨ مرداد پارادایم و فضای سیاسی اساسا عوض میشود. بعد از کودتا همه چیز در چهارچوب ضد امپریالیستی و مشخصا ضد آمریکائیگری قرا میگیرد. دیگر روس و انگلیس که در انقلاب مشروطه دو نیروی اصلی استعمارگر و مداخله گر در ایران بودند کنار میروند و بعد از کودتا جای خود را به آمریکا میدهند. و بنابرین ضدیت با نیروهای خارجی و ضدیت با استعمار و غیره تبدیل میشود به ضدآمریکائیگری و چپ و راست خود را با این معیار تعریف میکنند. نیروهای اپوزیسیون مخالف حکومت شاه هستند چون شاه "سگ زنجیری" آمریکا است. و چپها مخالف امپریالیسم هستند چون صنایع مونتاژ و "کالاهای بنجل" نصیبمان کرده است. چون صنایع مادر نداریم، صنایع سنگین نداریم، نفتمان تاراج میشود و غیره و غیره. چپی شکل میگیرد که حتی در سطح نظرات و ادبیات و ارزشهایش تفاوتهای اساسی ای با چپ و کل فضای سیاسی دوره قبل دارد. دوره اول با متفکرینی نظیر دهخدا و صوراسرافیل و میرزا ملکم خان و محمدعلی فروغی و کسروی و صادق هدایت مشخص میشود. دوره دوم با آل احمد و دکتر شریعتی و حتی شاملو و سایر شعرا و متفکرین ضد غربزدگی. مدرنیسم جای خود را به شرقزدگی میدهد. در این دوره محور سیاست در ایران مرزبندی نیروها، از چپ تا راست، با آمریکا است. در سطح جهانی جنگ سرد بر همه چیز سایه انداخته و نیروهای سیاسی یا در بلوک شوروی قرار میگیرند و یا بلوک آمریکا. از مجاهد و خمینی تا نیروهای مختلف چپ بر این مبنای ضدیت با آمریکا و با غرب خود را تعریف میکنند. یک جنبش ضد خارجی، ناسیونالیستی و صنعتی گرا به همه چیز شکل میدهد و هر کس کله اش بوی قرمه سبزی میدهد در شاخه چپ و یا راست این جنبش قرار میگیرد. همه چیز با معیار ضدیت با آمریکا و صدیت با سگ زنجیری آمریکا سنجیده میشد و تمام معیارها و ارزشهای دوره انقلاب مشروطه یعنی ترقیخواهی و مدرنیسم و تمدن و نگاه به غرب بعنوان منشاء دستاوردهای تمدن بشری، کنار زده میشود و حتی منفی و ضدارزش تلقی میشود. غربزدگی و استعماری و وارداتی و امپریالیستی تلقی میشود. از موزیک و هنر بگیرید تا ادبیات و فرهنگ و معیارهای اخلاقی و غیره. در همه این سطوح یک سیر قهقرائی شروع میشود. من قبل بعنوان "دوران فترت" از آن دوره نام برده ام. دوره ای که هنر و ادبیات و متفکرین از چپ و راست در نقطه مقابل جنبش مترقی ای قرار میگیرند که بوسیله دهخداها و فروغی ها نمایندگی میشد. از نظر فلسفی سهروردی را در برابر سیر حکمت در اروپا فروغی قرار میدهند. و از نظر هنر و ادبیات همه چیز تبدیل میشود به فرهنگ خودمان یعنی یک نوع نوستالژی فرهنگ روستائی دوران فئودالی که مضمون بسیاری از اشعار و نمایشنامه ها و رمانهای چپ آن دوره را تشکیل میدهد. از نظر اقتصادی هم باید از خاک پاک خودمان سنگ آهن را بیرون بکشیم و ذوب آهن داشته باشیم و اتومبیل غیر مونتاژ خودمان را درست کنیم. چنین ایده ها و گفتمانهائی در همان زمان در اروپا بوسیله راست ترین نیروها نمایندگی میشود. بی توجهی به بخش خدمات و دفاع از بخش تولید وسائل تولید و صنایع سنگین فصل مشترک چپ ایران و راست اروپا در آن دوره است.

در بحثی که چندی پیش در مورد انسانگرائی کمونیسم کارگری داشتم به این اشاره کردم که چپ پوپولیستی در آن دوره از خلق صحبت میکرد ولی در مواضع و تبلیغات و ادبیاتش از نیازها و خواستهای انسانی مردم اثری نبود. شما تمام ادبیات و تبلیغات چپ آن دوره را زیر و رو کنید از بیمه بیکاری و بهداشت و تحصیل رایگان و حتی اضافه دستمزد و کاهش ساعات کار اثری پیدا نمیکنید. هر چه هست اینست که "نفتمان" را بردند، ذوب آهن نداریم، نمیتوانیم سوزن بسازیم، صنعتمان وابسته است، و غیره. بحث خدمات اجتماعی کلا غایب است. در قاموس چپ آن دوره خدمات لوکس و تلف کردن منابع تولید محسوب میشود و منابع و انرژیها و سرمایه ها را باید صرف صنایع سنگین کرد. این چپ طرفدار صنایع سنگین در کنار راست ترین نیروهای غربی قرار میگیرد.

مبانی و شرایط اقتصادی و سیاسی این دوره با اصلاحات ارضی و بعد با انقلاب ٥٧ کلا بپایان رسید و از میان برخاست. ولی روبنای فکریش بجا ماند. جنبش عینی اجتماعی که طرفدار سرمایه داری دولتی و راه رشد غیر سرمایه داری و صنعتی کردن بود دوره اش به سر رسید. آن شرایط تماما تغییر کرد. سگ درنده ای بقدرت رسید که زنجیرش در دست بورژوازی خاک پاک همان مملکت است. فکر نکنم دولتی ضد آمریکائی تر و مستقل تر از جمهوری اسلامی تاریخ ایران بخودش دیده باشد و د رعین حال چنین دماری از روزگار مردم درآورده باشد. بطور عینی و ابژکتیوی معلوم شد ضدآمریکائیگری جواب نیست. شما یا طرفدار رهائی انسان هستید یا طرفدار سرمایه. حال این سرمایه آمریکائی است یا متعلق به آیت الله های میلیاردر و یا فلان حاجی بازاری، بالاخره هر چه هست مسله محوری که به همه چیز شکل میدهد جنگ بین کار و سرمایه است.

در دوره بعد از جمهوری اسلامی این حقیقت برجسته تر از هر دوره دیگر عیان شد ولی آن چپ دوره ضدیت با آمریکا هنوز وجود دارد. نه تنها در ایران بلکه در سطح جهانی. از نوآم چامسکی تا ژیژک و در سطح سیاسی جرمی کوربین و برنی ساندرز. همه ضد آمریکائی اند. ساندرز یا کوربین در سیاست داخلی طرفدار رفاه اجتماعی اند، به نوعی به سوسیال دموکراتها نزدیک اند و خود را سوسیالیست میدانند و به این معنی در کمپ چپ جامعه قرار میگیرند. ولی وقتی به جنبش اسلام سیاسی میرسند پایشان سست میشود. بزعم اینها هر جنبش ضد آمریکائی قابل دفاع است. از نظر اینها امثال حسن نصرالله و احمدی نژاد و موسوی افراد مترقی ای محسوب میشوند. ژیژک در ٨٨ رسما از کروبی و موسوی حمایت کرد. چامسکی هم در جنگ بین جمهوری اسلامی و آمریکا کنار جمهوری اسلامی است. اینها متفکرین و سیاستمداران چپی هستند که در سطح جهانی مطرح اند.

در ایران هم در میان اپوزیسیون چپ این گرایش قوی است. روسیه از هر انگشتش دارد خون میچکد. در سوریه و در خود ایران از روبرو مقابل مردم ایستاده است و مقابل مردم سوریه ایستاده است و با تمام قوا از جمهوری اسلامی و اسد حمایت میکند ولی بسیاری از چپها نگران دولت آمریکا هستند که میخواهد از پشت خنجر بزند. وقتی ترامپ گفت میخواهد اینترنت را در ایران رایگان کند هشدار دادند که مواظب باشید میخواهد از پشت خنجر بزند. ولی آن کسی که از روبرو دارد خنجر درچشم مردم فرو میکند را نمی بینند. اول یک سوزن به روسیه بزنید و بعد یک جوالدوز به آمریکا.

آن سنت و آن چهارچوب فکری چپ بعد از کودتای ٢٨ مرداد حفظ شده است. و این را همه جا در موضعگیریهای نیروهای چپ و حتی در برخی بحثهای درونی حزب خود ما می بینید.

دوره سوم دوره بعد از انقلاب ٥٧ است. در این دوره اسلامیت بقدرت رسید. در تاریخ معاصر ایران از انقلاب مشروطه تا امروز اسلامیت و ایرانیت میداندار بوده اند. جنبشها و احزاب مختلفی داشته اند ولی در هر حال یکی از این دو، و بیشتر اوقات سازش و ترکیب این دو، قدرت را در دست داشته و یا نیروی اصلی اپوزیسیون بوده است. وقتی رضا شاه عَلَم شد بحث جمهوری مطرح بود. میخواست مثل آتاتورک رئیس جمهور بشود. آیت الله ها اجازه ندادند. گفتند مملکت شاه لازم دارد. خودشان جزو کلان زمینداران بودند و شاه میخواستند و رضا شاه هم گفت من کاسه داغ تر از آش نیستم. با معماری انگلیسها کودتا کرد و شاه شد.

در انقلاب مشروطه و در کودتای ٢٨ مرداد هم که نقش ارتجاعی اسلامیون معرف حضور همه هست. این جریان اسلامی که همیشه از آیت اله بهبهانی و طباطبائی تا مدرس و آیت الله کاشانی و تا خمینی در سیاست حضور داشت بعد از انقلاب ٥٧ بقدرت رسید و به این ترتیب پرونده اسلامیت بسته شد. از اپوزیسیون به پوزیسیون رفت، و ایرانیت را به اپوزیسیون راند.

ایرانیت امروز شبیه به دوره انقلاب مشروطه حرف میزند. با این تفاوت که از هرنوع تجدد و ترقیخواهی که بورژوازی نوپای عصر مشروطه در برابر جامعه فئودالی نمایندگی میکرد تهی شده است. تاریخ تکرار میشود منتهی این بار بعنوان کمدی.

امروز ناسیونالیسم ایرانی کورش را پدرحقوق بشر معرفی میکند. انقلابیون مشروطه ارو پا را پدر حقوق بشر میدانستند. آن دوره ناسیونالیسم ایرانی در برابر جامعه فئودالی عصر قاجار مدرنیسم و تمدن غربی را نمایندگی میکرد و امروز ایرانیت به اپوزیسیون رانده شده نیاکانش را نمانیدگی میکند. اوجالان، اجداد قوم کرد را مهد تمدن بشری معرفی میکند و ناسیونالیسم ایرانی کورش را.

ناسیونالیسم در اپوزیسیون، چه کرد و چه فارس، دارد بشریت را منسوب میکند به خودش. حقوق بشر را منسوب میکند به خودش. مدرنیته، امروزی بودن، سکولاریسم، به تبعیت ما لغو مجازات اعدام، حقوق مدنی و حقوق شهروندی، و همه اینها البته ضربدر ایرانیت، اینها گفتمان راست است. از مذهب در قدرت انتقاد میکنند و حزب سکولار دمکرات درست کرده اند. راستها آمده اند روی خط ایرانیت ایستاده اند و مدرنیسم و سکولاریسم و حقوق بشر را به نژاد و آب و خاک خود منسوب میکنند. چپ چه میگوید؟ چپ این دوره باید چه بگوید؟

در یک سطح پایه ای چپ سوسیالیسم را در برابر سرمایه داری قرار میدهد. این لازم است ولی کافی نیست. در گفتمان و در افق سیاسی که در برابر جامعه قرار میدهیم ارزشهایمان چیست؟ راستها معیارها و ارزشهائی دارند. اسلامیون هم همین طور، معیارهایشان مشخص است. تابوها و مقدسات و معیارهای فرهنگی و اجتماعی و اخلاقی شان اسلام است، قرآن است، خداست، امت اسلامی است در برابر ملت. اینها را همه میشناسند. چهل سال است با این معیارها جامعه را به صلابه کشیده اند.

در کنار این بسته یا پکیج دیگری داریم به اسم ایرانیت. شامل تمامیت ارضی، نژاد پاک آریائی، کورش کبیر، سه جزیزه تنب کوچک و بزرگ و ابوموسی، شیر و خورشید و پرچم سه رنگ، تاریخ ٢٥٠٠ ساله، مومیائی رضاشاه، ما خط آهن کشیدیم، و غیره. اینها گفتمانها و پکیج مقدسات و ارزشهای ایرانیت است.

چپ چه میگوید؟ سئوال من اینست. سوسیالیسم جواب نظام سرمایه داری است، در سطح اقتصادی ما سوسیالیسم را مطرح میکنیم ولی پکیج ارزشها و معیارهای سیاسی- اجتماعی فرهنگی ما چیست؟ سوسیالیسم ما را به چه نوع تمدن و فرهنگ و ارزشهائی میرساند؟ شما در برابر ایرانیت و اسلامیت چه قرار میدهید؟

پاسخ روشن است: انسانیت. این جواب ما است. و با این جواب پرچم را نه تنها از راست امروز بلکه از صوراسرافیل ها و کسروی ها و صادق هدایت ها هم میگیریم. آنها بودند که در تاریخ معاصر ایران تمدن را نمایندگی کردند. اگر در آن دوره کمونیسم کارگری حضور داشت اعلام میکرد پرچم تمدن در دستان من است. و امروز در دنیای بعد از شوروی و در دنیائی که دیگر سرمایه داری همه جا را گرفته از نظر عینی و ابژکتیو نماینده انسانیت تنها و تنها کمونیستها هستند.

تا قبل از اصلاحات ارضی راست میتوانست ادعا کند من راه رشد دارم چون داشت. راست میتوانست در ایران بقدرت برسد و تراخم و مالاریا را بر بیاندازد. بعد از اصلاحات ارضی این کار را کرد. بیاید در دهات برق بکشد که جمهوری اسلامی کشید. بیاید راه آهن درست کند که رضا شاه کرد. آنچه غایب بود آزادی و برابری و رهائی و رفاه توده مردم بود. در سخنرانی اول مه در تورنتو که در باره شعارها مردم در دیماه صحبت میکردم یک سلطنت طلب از حضار کامنت داد که "زنده باد رضا شاه هم گفتند". بحث رفت بر سر رضا شاه و جسد مومیائی اش و غیره. گفتم رضا شاه خط آهن کشید هیتلر هم همه اتوبانهای آلمان را کشید. صد درجه بیشتر از رضا شاه اقتصاد را رشد داد. اما کل جامعه را به قهقرا برد.

چپ سنتی در آن دوره میگفت اقتصاد را رشد میدهم و صنعت مادر می آورم و غیره. همه این کارها را کردند! ذوب آهن و پتروشیمی راه افتاد و نفت هم ملی شد. "خودمان" یعنی بورژوازی وطنی نفت را با قیمت بازار می فروخت. بقول ظریفی نفت را میبردند ولی پولش را هم میدادند. آن نوع انتقادت نفت را بردند و صنایع سنگین نداریم را بورژوازی جواب داد. دوره صادق هدایت ها و دهخداها و رشد صنایع ملی و غیره تمام شد. دیگر نیمه فئوال نیمه مستعمره ای جائی نمانده است. هر درد و مصیبتی هست از سلطه سرمایه است. سئوال اینست: در این شرایط چپ چه میگوید؟ شما چه افقی را و چه مجموعه ارزشهائی را در مقابل ایرانیت و اسلامیت قرار میدهید؟ جواب تنها میتواند انسانیت باشد. اگر در انقلاب مشروطه بورژوازی نوپای ایران از تمدن و مدرنیسم دم میزد، امروز این پرچم در دست طبقه کارگر است.

بهمین دلیل است که ما میگوئیم سوسیالیسم عین انسانیت است. این چپ امروز است. چپ امروز تنها میتواند با یک پرچم تاریخی که از مشروطه مدام سر بلند کرده و مدام زده اندش قد راست کند. و این بار حزبش را دارد. این بار تئوریش را دارد. این بار برنامه یک دنیای بهترش را دارد. این بار استراتژی و تاکتیک اش را دارد. این بار در سطح جهانی حرف دارد. برای دنیای بعد از یازده سپتامبر حرف دارد. راه رشد غیر سرمایه داری را جواب دارد، شکست تجربه شوروی را جواب دارد. این بار چپ طبقه ای را نمانیدگی میکند که تمام تولید در "صنایع مادر" و "غیر وابسته" و "مستقل و ملی" را به دوش میکشد و مبشر آزادی تمام جامعه است.

اگر این نقش را ایفا نکنید یک بار دیگر ایرانیت بر مسند قدرت می نشیند. مطمئن باشید. اگر نیائید روی این خط پرچم حقوق بشر را داده اید دست راست. و راست باز در چارچوب گفتمان خودش انسانیت را لای یک پرچم سه رنگ می پوشاند و تاجی هم بر سرش میگذارد و ادعا میکند تمدن اینست. قورباغه را بجای بلبل میفروشد بمردم. این کار را قبلا کرده اند. بازهم میکنند. میتوانند بکنند. اپوزیسیون مدهب اند. اسلامیت در قدرت است و ایرانیت سوکسه دارد. ایرانیت جاذبه دارد. منصور حکمت میکفت اگر مردم تو را نبینند بهترین نیروئی که در صحنه هست را انتخاب میکنند. منتظر تاریخ نمی نشینند تا شما رشد کنید و کم کم عقلتان سرجایش بیاید و بفهمید در سیاست چطور باید دخالت کرد. اگر شما حضور نداشته باشید جامعه در برابر اسلامیت، حقوق بشر رضاشاهی و کورش کبیری را تیک میزند. آلترناتیو دیگری ندارد. نمیتوان با پرچم چپ دوره ٢٨ مرداد رفت توی خیابان. امروز ضد آمریکائیگری به روایت چپ سنتی، خطی که امروز بوسیله جمهوری اسلامی نمایندگی میشود، سم است. امروز اگر چپ را با استقلال از آمریکا و رشد صنایع مستقل و غیره تداعی بکنید جامعه نگاهتان هم نمیکند و حق دارد. نماینده رژیم سلطنت رفته در اپوزیسیون و با پرچم حقوق بشر و سکولاریسم و حقوق مدنی و شهروندی و مدرنیسم و فرهنگ غربی و غیره و غیره بمیدان آمده است. اگر انسانیت شما از سکولاریسم فراتر نرود، از حقوق بشر فراتر نرود، جامعه راست را انتخاب میکند. چون راست این ها را دارد باضافه اینکه آمریکا هم پشتش هست. با غرب روابط حسنه دارد، قبلا حکومت کرده است و غیره. چرا جامعه باید بیاید پشت چپی که انسانیت را با کارگری و سوسیالیست بودن متناقض میداند؟ تنها رادیکالیسم و افراطی گری ما میتواند ما را پیروز کند و این رادیکالیسم و افراطی گری بقول مارکس ریشه اش انسان است. چپ باید بسته ای، پکیجی را در برابر اسلامیت و ایرانیت بگذارد. با فرهنگش، با سیاست اش با اقتصادش، با قوانین اش، با تعریفی که از تمدن میکند، تعریفی که از جامعه میکند، تعریفی که از انسان میکند. با بلند کردن پرچم ارزشهای جهانشمول انسانی باید به جنگ راست در حکومت و در اپوزیسیون رفت. یکی میخواهد تمدن انسانی را برساند به اقوام ماد و یکی به کورش کبیر و ما میخواهیم برسیم به وجود اجتماعی انسان. به انسانهای امروز. اسلامیت و ایرانیت بنا به تعریف فرقه ای و محدودنگر و تفرقه آمیز و متعصب است. مقدسات تاریخی و بومی و مذهبی نداریم. انسان امروز برای ما مقدس است. همین نسل باید رها بشود تا نسلهای بعدی هم بتوانند زندگی انسانی داشته باشند. ما باید انسانیت را تعریف کنیم. انسانیت در چهارچوب ایرانیت تعریف نمیشود. ما باید ارزشهای جهانشمول انسان را در مقابل ارزشهای ملی میهنی قرار بدهیم. ناسیونالیسم جواب تابوهای اسلامی نیست. باید هر دو را شکست. باید مرز را بشکنید، مذهب را بشکنید، فرقه را بشکنید، نژاد را بشکنید. چه باقی میماند؟ رهائی انسان. باید اعلام کرد مارکسیسم علم رهائی انسان است. کمونیسم یعنی جامعه ای که در آن طبقه نیست، تبعیض نیست، رفاه هست، آزادی هست، برابری هست، تمدن هست، مدرنیسم هست. چپ امروز با مدرنیسم میتواند ببرد. با تمدن میتواند ببرد. منصور حکمت در کنگره سه گفت اگر میخواهید با یک گذار انسانی صلح آمیز و با کمترین خشونت از جمهوری اسلامی رد بشوید و به جامعه آزاد برسید باید کمونیست باشید. باید به خواست مردم جواب بدهید. کسی که نخواهد به خواست مردم جواب بدهد مجبور است برویشان شلیک کند.

تحولات جاری در ایران نهایتا دو راه حل بیشتر ندارد- از "نهایتا" منظورم حداکثر طی یکسال آینده است- یا باید نیروئی بقدرت برسد که به خواستهای برحق مردم جواب بدهد تا جامعه آرام بگیرد و یا باید مردم را به گلوله ببندد. راه سومی نیست. اگر بخاطر داشته باشید در کنگره سوم منصور حکمت خطاب به نیروهای راست گفت از آزادی و رفاه و حقوق بشر صحبت میکنید اما وقتی کارگر اعتصاب کند میزنیدش. ما شما را میشناسیم. آزادیخواهیتان باندازه قطر کیف پولتان است. امروز در اپوزیسیون نیروهای راست هم از پنج میلیون حداقل دستمزد حمایت میکنند اما سیاست واقعی شان، که این را هم صریحا اعلام کرده اند، اینست که کارگر باید کمربندها را سفت کند تا ایران ویران شده را آباد کنیم. همین ها فردا کارگری که به ریاضت کشی برای "آبادی ایران" تن ندهد و بر خواست ٥ میلیون پافشاری کند را خائن ملی خواهند خواند و سرکوبش خواهند کرد.

جامعه ای که با انقلاب جمهوری اسلامی را بزیر کشیده پای خواستهایش خواهد ایستاد. خمینی که آن موقعیت و اتوریته را داشت از ٥٧ تا ٣٠ خرداد شصت طول کشید تا توانست بروی مردم تیغ بکشد. جامعه آرام نداشت. همه جا شوراها سر برآورده بود و اعتراض و مبارزه برای خواستهای انقلاب همه جا را گرفته بود. این بار صد درجه بیشتر اینطور خواهد بود. یک حزبی باید در میدان باشد که اجازه ندهد این بار انسانیت را در پرچم سه رنگ بپیچند و به مردم بفروشند. اجازه ندهد راست منافع طبقاتی خودش را بعنوان آزادی و رفاه و مدرنیسم عرضه کند. ما باید همه حرفمان را بزنیم و نماینده بی کم و کاست ارزشهای جهانشمول و فرامذهبی و فرا ناسیونالیستی همه انسانها باشیم. و به این اعتبار تبدیل بشویم به حزب و نیرو و نماینده طبقه ای که میخواهد و میتواند کل جامعه را آزاد کند.

کمونیسم از روز اول و همیشه بر سر همین بوده است. در سه دوره ای که به آن اشاره کردم عمدتا روایتها و قرائتها و جنبشهای راست بودند که کمونیسم را برای اهداف خودشان مصادره کرده بودند. چه در دوره اول و چه در دوره بعد از کودتا و چه حتی برخی از نیروهای مدعی کمونیسم در دوره حاضر. کمونیسم از روز اول بر سر رهائی جامعه و رهائی انسان بوده است. رجوع کنید به مارکس و ببینید بحث بر سر چیست. کمونیسم بر سر رهائی انسان است، زدن زیر طبقات است، زدن زیر دولت است. بر سر زدن زیر هر نوع تبعیض است.

انسانگرائی که حزب ما بر آن تاکید میکند چتری است که تمام پراتیک ما را میپوشاند. تاکیدی است که اعلام میکند انسانگرائی ما تاکتیکی نیست. ما بخاطر اینکه میخواهیم به سوسیالیسم برسیم طرفدار حقوق زن نشده ایم. آزادی زن فی النفسه امر ما است. فی النفسه آزادی مذهب و بی مذهبی امر ما است، آزادیهای بی قید و شرط امر ما است، فی النفسه لغو اعدام امر ما است. چون ما قرار است بشریت را آزاد کنیم.

این به نظر من آن گفتمان چپی است که میتواند در جامعه امروز ببرد. چپی که حول انسانیت متمرکز نشود نمیتواند ببرد چون در برابر دو پکیج اسلامیت و ایرانیت آلترناتیوی ندارد. باید این کار را کرد و حزب ما کمربسته است که این کار را بکند.

اجازه بدهید در بخش آخر صحبتم به مساله رهبری انقلاب بپردازم. ما همیشه تاکید کرده ایم که هر انقلابی برای پیروز شدن نیازمند رهبری انقلابی است. بدون رهبر انقلابات پیروز نمیشوند و این را ده ها بار تاریخ بشری تجربه کرده است. آخرین هایش انقلاب ٥٧ و انقلابات موسوم به بهار عرب بود. در جامعه ایران امروز هم میدانیم که رهبر انقلابی که در حال شکل گرفتن است معلوم نیست و یا هنوز معلوم نیست. ولی یک فرق اساسی هست بین شرایط امروز ایران و تجربه های گذشته. در تجربیات قبلی حزب و یا نیروئی که بتواند رهبر انقلاب بشود و آنرا به پیروزی برساند وجود خارجی نداشت. در ایران امروز چنین حزبی وجود دارد. نامش هست حزب کمونیست کارگری ایران. اینکه رهبر هنوز از جانب جامعه انتخاب نشده یک بحث است و اینکه رهبر وجود ندارد یک بحث دیگر است. در تجربه مصر رهبر وجود نداشت، در تونس وجود نداشت، در انقلاب ٥٧ وجود نداشت. در ایران امروز وجود دارد. میتواند و باید انتخاب بشود. اگر بحث بر سر رهبری است که عملا انتخاب شده باشد هنوز هیچ نیروئی چنین موقعیتی ندارد. مساله باز است. ولی اگر از نظر تحلیلی و در یک سطح عمیق تری به عرصه سیاست ایران نگاه کنید مساله اصلا باز نیست. روشن است. یا نیروئی انتخاب میشود که جامعه را بطرف آزادی و رفاه و برابری رهنمون میشود و یا نیروئی که ناگزیر است حتی همین وعده های نیم بندش در اپوزیسیون را زیر پا بگذارد بروی مردمی که از خواستهای انقلابیشان کوتاه نمی آیند شمشیر بکشد. باید دید جامعه کدام را انتخاب میکند. و ما تمام تلاشمان را میکنیم که حزب ما را انتخاب کند.

وقتی از من میپرسند انقلاب رهبر دارد میگویم بله، رهبرش حزب کمونیست کارگری است. اگر بگویند عملا اینطور نیست خواهم گفت عملا هیچ نیرونی هنوز انتخاب نشده. ولی حزبی که نه بدلیل صرفا ادعای امروزش، بلکه بخاطر نزدیک به سی سال - و باتوجه به سابقه سیاسی پایه گذارانش نزدیک به ٤٠ سال- پراتیک انقلابی اش رهبر انقلاب است، وجود دارد. حزبی که همواره برای اهداف انسانی و برحقی که امروز مردم ایران برای تحقق اش به خیابانها آمده اند، جنگیده است.

حزبی که امروز ادعای رهبری دارد نسبش به نیروئی میرسد که در سال ٥٨ به بستن روزنامه میزان اعتراض کرد، جریانی است که با دختران انقلاب در سال ٥٧ به خیابان رفت و از جنبش علیه حجاب حمایت کرد. وقتی همه چپ آن زمان مقابلش بود و امروز همان چپ در برابر بحث انسانیت ما است. اینها همانها هستند. نسبشان به همانجا میرسد. ما دفاع از آزادیهای بی قید وشرط را فقط در برنامه یک دنیای بهتر ننوشته ایم. در سال ٥٨ برای باز نگهداشتن روزنامه میزان جنگیدیم. وقتی همه به ما برچسب لیبرال میزدند. دفاع از رهائی زن و مبارزه علیه حجاب را با دختران خیابان انقلاب شروع نکردیم - که بقیه چپ هنوز هم شروع نکرده است- از هشت مارس ٥٧ شروع کردیم. این حزب نجات کبری رحمانپورها و سکینه محمدی ها از اعدام و سنگسار است. این حزب است که میتواند رهبر انقلاب باشد. این حزب رهبر انقلاب است نه صرفا به این خاطر که برنامه و سیاست اش را دارد. این شرط لازم هست ولی بحث فقط این نیست. بلکه به این دلیل که در شکل دادن به شرایط انقلابی حاضر نقش داشته است. آیا قابل تصور است بدون حزب ما پدیده دختران خیابان انقلاب؟ آیا قابل تصور است بدون حزب ما طرح خواست پنج میلیون حداقل دستمزد و مبارزه حول آن؟ حزب ما بود که اولین بار بر اهمیت اعلام میزان حداقل دستمزد بوسیله جنبش کارگری تاکید کرد و رقم معینی را اعلام کرد. آیا قابل تصور است بدون حزب ما مطرح شدن چهره ها و نهادهای جنبش کارگری که امروز اسم و رسمی دارند و در سطح جامعه شناخته شده هستند. وقتی ما بر ضرورت علنی شدن چهره های جنبش کارگری تاکید میکردیم بما میگفتند خارج از کشور نشسته اید و امنیت فعالین را در داخل کشور به خطر می اندازید. غیر مسئولانه صحبت میکنید. اولین باری که از محمود صالحی اسم بردیم همین را بما گفتند. الان ببینید جنبش کارگری کجاست.

آیا قابل تصور است بدون حزب ما مبارزه گسترده علیه مجازات اعدام؟ علیه سنگسار؟ آیا اگر کمپین نجات سکینه محمدی آشتیانی نمی بود جمهوری اسلامی ناگزیر میشد عملا سنگسار را متوقف کند؟

بدون این حزب این اتفاقات نمی افتاد. این حزبی نیست که تنها با یک دنیای بهتر و سیاستها و انسانیت اش شناخته میشود. این انسانیت را پراتیک کرده است. چهار دهه است پراتیک کرده است. نقش داشته است در زمینه سازی شرایط انقلابی امروز و باید همین را بمردم گفت. باید گفت به این دلایل این حزب رهبر است. حزب کمونیست کارگری ایران تنها نیروئی است که میتواند کل چپ را به این سمت سوق بدهد و کل چپ، از چپ اجتماعی تا چپ سازمانی را حول این خط متحد و بسیج کند. چون تنها این خط میتواند ببرد.

حزب ما میتواند از جانب جامعه انتخاب بشود چون این کارنامه و این چهره ها را دارد. شرط اول اینست که خودمان را باور کنیم. این اولین چالش است. تا بحال اینطور حرف نمیزدیم. اما از امروز باید اینطور حرف بزنیم: رهبر این انقلاب ما هستیم. جامعه ما را انتخاب خواهد کرد اگر آگاهانه انتخاب کند. اگر بگذارند، اگر فریبش ندهند. بقول منصور حکمت اگر انتخابات آزاد باشد و سه ماه وقت بدهند که احزاب آزادانه تبلیغ کنند ببینید ما انتخاب میشویم یا امثال رجوی و رضا پهلوی. اگر انتخابات آزاد باشد ما انتخاب خواهیم شد اما میدانیم انتخاباتی در کار نیست. انقلاب تکلیف را روشن خواهد کرد و در انقلاب هم تنها حزب ما شایسته رهبری است چون زمانی که همه نیروها به رژیم چنج و حمله نظامی و بحران آفرینی در مرزها دخیل بسته بودند حزب ما مدافع و مبشر انقلاب و بزیر کشیدن جمهوری اسلامی بقدرت انقلاب مردم بود. امروز در خیابانها حرف ما دارد اتفاق می افتد. بخاطر دارید این نوع تئوریها را که دوره انقلابات گذشته است؟ از این حزب رفتند و گفتند اصلا دوره انقلابات گذشته است. دیری نگذشت که انقلابات همه منطقه را فراگرفت. و در ایران این سومین جنبش انقلابی است که در عرض سی سال اخیر شاهدش هستیم. این حزب همیشه پرچم انقلاب را برافراشته بوده است. این حزب مدافع انقلاب بوده است آن زمان که همه بدنبال استحاله و تغییر از بالا و غیره بودند. این حزب بخاطر فعالیت و پراتیک و نه فقط سیاستها و برنامه اش رهبر انقلاب است. این را باید باور کرد و باید با صدای بلند اعلام کرد تا بتوانیم آنرا به باور جامعه تبدیل کنیم. تنها راه پیروزی، تنها راه فرجام انسانی این شرایط و تحقق آنچه مردم میخواهند و در آرمان و رویاهایشان در پی آن هستند، یعنی زدن بزیر تمام تحجر و کثافت مذهب و تعصبات ملی میهنی، فرقه گرائی، نسبیت فرهنگی، تقسیمبندی ملی مذهبی قومی نژادی آدمها، جواب همه اینها حزب کمونیست کارگری ایران است. باید این پرچم را بلند کنیم تا بتوانیم جامعه را بدنبال خودمان بیاوریم.

من فکر میکنیم شرایط خیلی مساعد و خیلی تعیین کننده و متحولی در ایران ایجاد شده که ما را بمیدان فرامیخواند. در این شرایط یا حزب ما موقعیت خودش را می بیند و درک میکند و جواب درخوری به آن میدهد یا جامعه دور دیگری از قهقرا را تجربه میکند. این بار تحت نام مقدسات ملی میهنی از نوع تمامیت ارضی و پرچم سه رنگ حقوق بشر کورشی و غیره . برای جلوگیری از اینکه از چاله بچاه نیفتیم حزب ما باید این موقعیت خودش را ببیند. نکته کلیدی اینست که ما چه چیزی را در مقابل ایرانیت و اسلامیت نمایندگی میکنیم. با تمام قوا باید انسانیت را با سوسیالیسم عجین کنید و اعلام کنید و نشان بدهید که سوسیالیسم عین انسانیت است. با این نیرو میتوانید این جنگ را ببرید.